

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَشْرَفِ النَّبِيِّينَ

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قال الامام الصادق عليه السلام: و لا يدبر العبد

لنفسه تدبيراً.

حضرت می فرمایند: بنده تدبیری نباید

بیندیشد، در قبال تدبیر و مشیت پروردگار، اراده و

اختیار استقلالی نباید داشته باشد. فقره‌ای که بسیار
مورد بحث و مورد توجه قرار گرفته بود. و فروع و
شُعَبِ مختلفی را اقتضاء می‌کرد.

بحث، در جلسات گذشته مربوط به اصل مهمّ و زیربنایی شور و مشورت در حکومت اسلام بود. و عرض شد بنای عقلاء در همه جوامع بشری، بما هم عقلا، یعنی از نقطه نظر مُدْرکات عقلی و مستقلات عقلیه براساس متابعت طریق احسن، و طریق اقرب به واقع است.

یعنی اصل اوّلی در زندگی انسان، متابعت طریقی است که آن طریق و آن راه، یا عین واقع باشد در صورت امکان، یا نزدیک به واقع باشد. این اصل اوّلی، در تمام زوایای زندگی انسان، باید مورد توجّه قرار بگیرد. در ارتباطات عمومی انسان، در معاشرتها، در مسائل شخصی، در کیفیت سلوک، و اعتدال مزاجی، منظور از مزاج، در اینجا، مزاج روحانی است. باید حرکت انسان، حرکتی باشد که از نقطه نظر وصول به حق، و وصول به واقع نزدیکتر و استوارتر و پابرجاتر باشد. این اصل اوّلی است. و یک انسان، برای رسیدن به مراتب کمالیه خود، باید در هر مرتبه، این اصل را رعایت کند. این مراقبه‌ای را که بزرگان در تمام مدّت حیات و طول استفاده

تلامیذ و شاگردان خودشان دستور می‌دادند، به این نکته توجه دارد. یعنی انسان در هر قدمی که برمی‌دارد، در هر کلامی که ادا می‌کند و در هر تفکری که می‌کند، این اصل را باید رعایت کند.

روایتی است، بسیار قابل توجه، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت می‌فرمایند: حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام به حواریون و به

مردم دستور می‌دادند که از انجام عمل زشت و از انجام زنا بپرهیزند. اما من به امتم امر می‌کنم که حتی تفکر زنا را هم نکنند. زیرا تفکر زنا، مانند توده‌های دخان و دودی می‌ماند که از کنار دیوار متصاعد است و گرچه، آن لهیب آتش و حرارت سوزان آتش، کسانی را که در پشت دیوار هستند فرا نمی‌گیرد، ولی از اثرات این دود، آنها مریض می‌شوند و متأثر می‌شوند.

ببینید چقدر اسلام، نسبت به این مسأله توجه دارد. می‌فرمایند تفکر زنا حتی اگر برای یک شخص پیدا بشود در همان آن اثر خودش را می‌گذارد. حالا بعد، انسان توبه کند، یا اینکه حالا اقدامی بکند که هیچ، آن دیگر اصلاً از بحث، خارج است. اما اینکه انسان، صرفاً به اقدام عملی نپردازد و در ذهن خود، هر چه می‌گذرد، آنها را جایز بداند، و قلب خود را به روی هر تخیل و تصویری باز کند، این با سلوک و راه خدا، منافات دارد و نفس را از مرتبه صعود به مرتبه حیوانیت و مرتبه شهوانیت تنزل می‌دهد.

لذا مسأله مراقبه، در تمام شئون خود شامل

انجام اموری است که انسان، یا قطعاً بداند مورد رضای پروردگار است، یا اینکه راه دیگری برای وصول به رضای الهی نداشته باشد. یعنی، به آن حجیت «ظنّ»، ظنّ غالب، در مسیر زندگی عمل کرده باشد، این راه می‌شود، راه عقلایی.

و اساس، در مراتب تکاملی انسان، براساس عمل به واقع است و عمل به عقل. آنچه که قوای عاقله انسان نسبت به این موضوع حکم می کند. عقل انسان به چی حکم می کند؟ عقل انسان حاکم است بر این که، اگر راهی وجود داشته باشد، که انسان بتواند در رسیدن به آن راه، به آن حقّ مطلب برسد، واجب است برای یک انسان عاقل، نه انسان مُهْمَل، و نه انسان به هر قسم و به هر جور، و به هر طوری. نه انسان لایابالی، نه انسان بدون هدف، و نه انسان به هر حال. بلکه انسان عاقل، که می خواهد به اهداف کمالیه خود برسد، به حکم عقل، باید راهی را انتخاب کند که آن راه، او را به مقصد می رساند.

با توجه به معرفتی که ما از امام علیه السّلام داریم، اگر در جایی و اگر در موقعیتی دسترسی به امام علیه السّلام برای ما مقدور شود به حکم عقل، باید به امام مراجعه کرد. به حکم عقل یعنی اگر چه امام علیه السّلام، نفرماید به طرف من بیاید. اگر امام علیه السّلام نفرماید که هرچه می خواهید این جاست، با اینکه اینها همه را هم گفته اند، با اینکه امام

علیه‌السّلام این مطالب را همه را فرموده، با این که پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرموده: اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا. با این که پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرموده: عَلِيٌّ اِتِّقَاكُمْ، عَلِيٌّ اَعْلَمَكُمْ، عَلِيٌّ اَوْرَعَكُمْ، عَلِيٌّ اَقْوَامٌ بِالْحَقِّ، اِقْضَاكُمْ صِيغَةً اَفْضَلُ تَفْضِيلِ اسْتِ. اَعْلَمَ، اَفْعَلُ التَّفْضِيلِ اسْتِ. یعنی اگر تمام شما مردم کره زمین جمع بشوید و علی را در یک طرف بگذارند، علی در آنجا

رُجحان دارد. رُجحانش هم نه رُجحان یک
قدم بالاتر و یک متر بالاتر، رُجحان ما بین زمین الی
السّماء است.

اگر حتی رسول خدا، این مطالب را
نمی فرمود و اگر حتی امیرالمؤمنین اینها را نمی گفت،
و حتی امیرالمؤمنین نمی آمد در منزل انصار و مهاجر،
و نسبت به مطالبی که گذشته آنها را متذکر نمی شد،
به حکم عقل، بر مسلمین واجب بود که به
امیرالمؤمنین مراجعه کنند. به همین دلیل.

پس بنابراین، شورایی که اهل تسنن مدّعی
تشکّل آن شورای سقیفه ملعونه هستند. و آن را یکی
از افتخارات دموکراسی، برای نظام حکومت خود
می آورند، این شورا، قطعاً با حکم عقل منافات دارد.
از اینجا می خواهیم منتقل به یک مسائل دیگر بشویم.
آن شورایی، از نقطه نظر حکم عقل، موجّه
است و آن شورایی متّبع است، که آن شورا را حکم
عقل، تأیید کند. حکم عقل، آن اجتماع را تأیید کند.
همان طوری که در جلسات گذشته عرض کردم، اگر
معلّمی سر کلاس، به بچه ها بگوید، خوب شور کنید

ببینید امروز چکار کنیم در امروز، می‌گویید درس را
ول کنیم برویم بازی کنیم دیگر. حالا شما یک سری
به مدارس بزنید خودتان امتحان کنید. ما که همین
طور بودیم. وقتی به ما می‌گفتند، می‌گفتیم برویم
بازی کنیم. ایام خوشی ما در مدرسه آن موقعی بود
که ما زنگ ورزش داشتیم. نه از ریاضی خوشمان
می‌آمد نه از

دیگته و مشق و حساب و از این حرفها، هیچی خوشمان نمی‌آمد، اما وقتی که می‌آمدیم ما به عشق و علاقه‌ای که دو روز دیگر ورزش داریم می‌رفتیم مدرسه. ما به عشق آن روز می‌رفتیم. خوب، حالا اگر این یک ساعت را بکنند یک روز، بچه‌ها جشن می‌گیرند. حالا اگر آن روز را بکنند یک هفته، دیگر چه می‌شود؟ حالا اگر در تمام ایام سال بشود. یک مشورت بکنند ای بچه‌هایی که در کلاس سوم، چهارم ابتدایی هستید یا بزرگتر یا کمتر، همه ما خلاصه کم و بیش از این قضیه نصیبی داریم‌ها. خیلی به دوران گذشته‌مان نخندیم. الآن هم مثل همان دوران گذشته‌مان هستیم، منتها صورتش فرق کرده. صورتش فرق کرده،

می‌گویند وقتی که در یکی از کشورها، برای نامزدی یک ریاست جمهور رأی گرفتند، اکثریت افراد مخصوصاً بعضی از طبقات خاص، گفته بودند فلان کس را ما نامزد می‌کنیم چون از نقطه نظر قیافه بهتر از آن یکی دیگر است. التفات کردید؟ این همان دوران طفولیت است. فرقی نکرده. یا اینکه الآن،

فرض بکنید که ما در همین ایران، چرا حالا دور
برویم. در همین ایران. فرض بکنید که الآن اکثریت،
یا نگوئیم حالا اکثریت، طبق آماری که گرفته شده،
غالب یا نصف یا در همین حدود، این مردم را
جوانان تشکیل می‌دهند. خوب طبعاً جوان، به چه
علاقه دارد؟ به همین امور بازی و ورزش و اینها
علاقه دارد. اگر برای ریاست جمهوری، یکی از
همین افراد بازی کنانی که الآن دارند بازی می‌کنند،
خودتان اسمش را

بهتر می‌دانید. بنده که تا حالا نگاه نکردم و از هیچ چیز هم خبر ندارم، فقط همین قدر می‌دانم، در سفر دو سال پیشی که ما مکه مشرف شدیم در خدمت دوستان آقای شیروانی و جناب آقای خدابنده‌لو، در آنجا هم صحبت از بازی ایران بود. در بین آن حجّاجی که در آنجا بودند او می‌گفت این بهتر است. این می‌گفت آن بهتر است. حتی یکی از آنها آمد، آقای شیروانی آورده بودش آنجا، در همان اتاق ما، که یک قدری مزاح کنیم و یک قدری بخندیم، گفت حاج آقا، شما بلند شو بیا، تو امجدیه، امجدیه است؟ یا اسم دیگر؟ سابق که امجدیه بود. خلاصه شما بیا ورزشگاه، به جان خودت می‌بینی این طرفداران نمی‌دانم آبی، یا قرمز و اینها خیلی عاقلتر از آن هستند، می‌گفت: خودم می‌آیم می‌برمت. گفتیم: چشم، در خدمتیم. حتماً فراموش نکن. التفات می‌کنید؟ خوب، این هم فرض بکنید یک مسأله، یک طرف.

اگر قرار باشد، یکی از اینها بیاید کاندیدای برای ریاست جمهوری بشود قطعاً او رأی می‌آورد.

بدون هیچ شبهه‌ای، چرا؟ چون مُدرکات یک جوان و مدرکات افراد، در محدوده خاصّ به خودش است. آن تجاربی که یک فرد عاقل و یک فرد خبیر و یک فرد دنیا دیده و یک فردی که سرد و گرم روزگار را چشیده، آن تجربیات را طبعاً یک نوجوان، که در سنین شانزده، هفده یا بیست سالگی بسر می‌برد ندارد. او از مسائل آینده اطلاع ندارد. او نسبت به افرادی که با او در ارتباط

هستند بینشش، ادراکش و بصیرتش، محدود است. پدر است که تشخیص می‌دهد. بزرگ است که تشخیص می‌دهد. اینها هستند که آن مسائل آینده را می‌دانند. عواقب را می‌دانند، جوانب را می‌دانند. مسائلی که می‌گذرد اینها می‌دانند. حالا شما بیاید مملکت را به دست که بسپارید؟ به دست یک شخصی بسپارید که این طور. خوب علی‌کلّ حال.

لذا در مسأله شورا، شورایی باید مورد توجّه قرار بگیرد که با موازین عقلی، و سیره عقلانیه مطابقت داشته باشد. و طبق دلیل عقل، در صورت وجود امام معصوم علیه‌السّلام واجب است که انسان فقط و فقط به امام معصوم مراجعه کند و بس. این در صورت وجود امام علیه‌السّلام است.

حالا اگر امام علیه‌السّلام نبود، همان طوری که ما فعلاً در زمان حاضر، توفیق زیارت ظاهری امام علیه‌السّلام، از ما سلب شده و حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، در غیبت به سر می‌برند. در این موقعیت تکلیف و مسأله چیست؟ یا اینکه در زمان سابق، در زمان رسول خدا و یا در زمان ائمه که

خوب، همه افراد، با ائمه ارتباط نداشتند. همه افراد دسترسی به امام علیه‌السلام نداشتند. اگر حضرت در مدینه بودند ارتباط با امام علیه‌السلام فقط منحصر به افرادی بود که خوب، در مدینه هستند. یا حتی اگر در حصر بودند که خود آن افراد هم با امام علیه‌السلام دسترسی نداشتند. در اینجا، باز دوباره حکم عقل به این است که آن راهی را که آن

راه، اقرب به واقع است، از نقطه نظر استحکام، و از نقطه نظر استقامت و متانت در مسیر انسان، آن راه را انتخاب کند. انسان به آن مسائل توجه داشته باشد.

اموری که مردم مبتلا هستند نسبت به آن امور، به دو بخش تقسیم می‌شود. یکی به بخش تشخیص موضوعات، دوم به احکامی که مترتب بر این موضوعات است.

موضوعات عبارت است از نماز و روزه و غذاهایی که انسان می‌خورد. لباسهایی که انسان می‌پوشد. تصرفاتی که انسان می‌کند، ازدواج و معاملات و تجارات و اینها را همه‌اش را موضوعات می‌گویند. بر این موضوعات احکامی مترتب است. وجوب و نهی و استحباب و کراهت و حرمت و امثال ذلک.

نسبت به احکام، تشخیص حکم، این اختصاص به فقیه دارد و فرد دیگری نمی‌تواند در این مسأله دخالت داشته باشد. اگر موضوعی محقق بشود، اگر یک موضوعی بوجود بیاید، حکمش در

تخصص و اختیار فقیه است. کسی دیگر نمی تواند حکم کند. کسی نمی تواند بگوید که به نظر من فلان قضیه، این طور است. شما اشتباه می کنید به نظر تان، مگر شما متخصصید؟ کسی نمی تواند بگوید به نظر من حکم در مسأله این طور است، به نظر من، حج واجب نیست، به نظر من قربانی واجب نیست. به نظر من فرض بکنید که نماز واجب نیست. به نظر من، مسائل دیگر خمس، زکات، امثال ذلک، فروعاً، این طور است. نه. نظر شما هیچ

احترامی ندارد. و هیچ ارزشی ندارد. زیرا حکم اختصاص به فقیه دارد. فقیهی که از روی ادله، ادله اربعه و یا ادله ثلاثه، قرآن، سنت و حکم عقل، یا اینکه اجماع را ما هم اضافه کنیم، براساس درست و براساس تعلّم و براساس مطالعه و ممارست در این فنّ بتواند حکم خدا را، آن حکمی را که برای او حجّت است. نه اینکه واقعاً حالا حکم خدا، کما هو، هو باشد. یا اینکه حکم خدای نفس الامری باشد. نفس الواقعی باشد. نخیر آن حکم خدایی که برای او مُنَجَز است، طبق ادله آن را بیان کند. این حکم، اختصاص به فقیه دارد. اما تشخیص موضوع، این دیگر اختصاص به فقیه ندارد. فقیه می‌تواند بگوید شراب حرام است. خوردن شراب حرام است. اما اینکه حالا شراب به چه می‌گویند؟ و آنچه که، مایعی که الآن در اینجا هست، شراب است یا شراب نیست، این را عرف و اهل خبره باید تشخیص بدهند.

فقیه می‌تواند بگوید که سقط جنین حرام است. جنین از زمان انعقاد، اسقاطش حرام است. و قتل نفس محسوب می‌شود و مؤءُوده بر آن صدق

می کند (وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) ^۱ این آیه

شامل مورد سقط هم خواهد شد. فقط اختصاص به
فرزند زنده، زنده به گور کردن نیست. موءوده به بچه
به گور کردن است. و سقط هم موءوده است. و اگر
شخصی سقط کند روز قیامت

باید جواب سقط را بدهد. از هنگام انعقاد
نطفه اگر این جنین سقط بشود، بیست مثقال شرعی
باید دیه پردازد. بیست مثقال که هر مثقالی هیجده
نخود است باید پردازد. اگر آن نطفه تبدیل به علقه
شد. چهل مثقال شرعی باید دیه پردازد. اگر آن علقه
تبدیل به مضغه شده باشد. شصت مثقال باید
پردازد. شصت مثقال طلا. شصت مثقال طلای
مسکوک باید پردازد. اگر آن تبدیل به استخوان شده
باید هشتاد مثقال و اگر روح در آن دمیده نشده است
و گوشت روئیده شده. تا قبل از هنگام دمیده شدن
روح، صد مثقال باید پردازد. شخصی که سقط
می کند باید پردازد. اگر آن، خود آن شخص
مباشرت کرده و سقط کرده، خودش باید پردازد. زن

^۱ - سوره تکویر (۸۱) آیات ۸ و ۹

اگر این کار را کرده، خودش، و اگر پزشک این کار را کرده است دیه بر عهده پزشک است. باید صد مثقال پردازد. صد مثقال، طلای مسکوک، باید شرعاً پردازد. پزشک حق ندارد. وقتی که یک شخص به او مراجعه می کند برای سقط، سقط کند. اگر سقط کند کار حرام شرعی انجام داده است. و اتفاقاً بسیار این مسأله، مسأله مکدری است. و یک ظلمت خاصی در فرد به وجود می آورد این مسأله سقط جنین، و اگر روح دمیده شده باشد. که باید هزار مثقال طلای مسکوک باید پردازد. هزار مثقال طلای مسکوک، الآن هر مثقالی چند است؟ از نظر قیمت؟

بیست و پنج هزار

بیست و پنج؟ بیست و پنج میلیون باید پردازد.
این دیه چیست؟ دیه یک فرزندی است که آن فرزند،
روح درش دمیده شده باشد و او را سقط کند. این
مسأله مربوط به حکم شرعی است. این را فقیه
تشخیص می‌دهد. یعنی میزان تعلق دیه بر عهده فقیه
است.

اما اینکه آیا الآن، به این نطفه، نطفه منعده،
گفته می‌شود یا نه؟ صرف قرار گرفتن نطفه در رحم
زن، را انعقاد نمی‌گویند. انعقاد، یعنی بسته شدن، آیا
منظور از انعقاد، صرف قرار گرفتن است؟ که این
قطعاً نیست. یا اینکه منظور از انعقاد، انضمام نطفه
مرد و نطفه زن است؟ این را انعقاد می‌گویند؟ یا اینکه
مقصود از انعقاد، عبارت است از الصاق و چسبیدگی
نطفه به دیواره رحم، که شروع به ارتزاق می‌کند. این
معنای انعقاد است. این دیگر بر عهده پزشک است.
که این نطفه که الآن سقط شده است، آیا نطفه‌ای بوده
است که منعقد شده؟ اگر منعقد شده بیست مثقال
شرقی باید طلا پردازد. اگر منعقد نشده صرفاً یک
نطفه‌ای بوده و بعد خارج شده. این دیگر در این

صورت دیه نیست، التفات کردید؟

پس فقیه نمی‌تواند از پیش خود موضوع را تشخیص بدهد. بگوید که این نطفه‌ای که الآن خارج شده است نطفه‌ای بوده است که منعقد شده. نخیر. این احتیاج به تخصّص دارد. پزشک باید این مطلب، این را متوجّه بشود. یا اینکه مسأله، مسأله‌ای باشد که عرف، بتوانند این مطلب را بفهمند. یا اینکه فرض کنید که

من باب مثال، نسبت به موضوعات دیگر، در همه موضوعات، عرف و متخصصین، اینها افرادی هستند که می‌توانند موضوعات را تشخیص دهند. وقتی که یک موضوع تشخیص داده شد، آن وقت فقیه می‌آید برای این موضوع حکم جعل می‌کند. البته نه جعل از پیش خود، حکم شارع را می‌آید بیان می‌کند.

و مسأله تشخیص موضوع، خیلی مسأله مشکلی است. یعنی انسان یک موضوعی را بتواند تشخیص بدهد و فقط موضوع اختصاص به همین نماز و روزه و وقت و قبله و طهارات و نجاسات و اینها ندارد. ما موضوعاتی داریم بسیار مشکل. موضوعاتی داریم بسیار حسّاس، و موضوعاتی داریم بسیار دقیق که اینها نیاز به مطالعات و نیاز به اهل خبره، و نیاز به یک تجربه بسیار طولانی دارد.

البته در بعضی از مواقع، خودِ شرع، برای تشخیص این موضوع هم راهی دارد. یکی از مواردی که مثلاً ذکر می‌شود راجع به فرض کنید که من باب مثال، مسافر است. کسی که می‌خواهد

مسافرت کند این شرع، برای این موضوع تعیین کرده. برای اینکه مسأله از اختلاف بیرون بیاید، آیا بیست فرسخ سفر کردن را، مسافرت کردن می گویند؟ آیا صد فرسخ را می گویند؟ پنج فرسخ را می گویند؟ و فرسخ را می گویند برای اینکه این موضوع از اشتباه و از شبهه خارج بشود. شرع می آید یک حدی را تعیین می کند که البته آن حد هم با عرف تقریباً تطبیق می کند. می گوید چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن را در همان روز، این را یا در

روز بعد، که طول سفر به هشت فرسخ برسد این را مسافرت می‌گویند. خوب، بر این اساس، ما می‌آییم این مسائل را و مسائل مسافرت را می‌آییم بر این اساس پیگیری می‌کنیم.

در بعضی موارد، فرض کنید که مانند مسأله موت، که چه موقع به یک شخص مرده گفته می‌شود، وفات چه وقت برای انسان حاصل می‌شود؟ خوب نظرات مختلفی راجع به وفات گفته می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند در وقتی که قلب از کار بایستد. بعضی‌ها می‌گویند در وقتی که مغز از کار بایستد که فعلاً نظریه جامعه پزشکی بر این است که در وقتی که مغز دیگر هیچ گونه فعالیتی نداشته باشد از نقطه نظر پزشکی این مرگ به حساب می‌آید. اما وقتی که ما به شرع مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم صرفاً این مسأله را موت تلقی نمی‌کند، سرد شدن بدن میت را در شرع موت به حساب می‌آورند. احکامی که مترتب است بر موت، براساس این قضیه است. اگر مغز کار نکند. فرض کنید هیچ گونه عمل و عکس‌العملی از خود نشان ندهد. هیچگونه رفلکس

نداشته باشد. هیچ گونه فعالیتی نداشته باشد. کاملاً و کاملاً این فعالیت مغز توقّف کرده باشد ولی باز در عین حال، قلب کار می‌کند حکایت از تعلق روح دارد به این بدن می‌کند. البته، این در صورتی است که خود قلب به تنهایی و بدون عامل دیگر، از اجهز و وسایط این بخواهد کار انجام بدهد. خود قلب بخواهد حرکت بکند، بدون دستگاهی، بدون وسیله‌ای که بخواهد خون

را در عروق بخواهد پمپ کند، یا اینکه با وسایلی یا با داروهایی، با غذاهایی، با تأمین ویتامین‌هایی، با تأمین آن مواد مورد نیاز سلولها این بدن را بخواهند همین طور، به یک حیات حیوانی، بخواهد نگه دارند. این از نقطه نظر شرعی، این در اینجا حکمی بر آن مترتب نمی‌شود. نخیر. اگر قلب خودش به تنهایی بتواند کار کند و خون را بگرداند، و بدن را گرم نگه دارد احکام میت، بر این بدن مترتب نمی‌شود. فلذا در مورد غسل میت داریم: بعد از اینکه بدن سرد شد اگر تماس با این بدن پیدا بشود غسل واجب است. تا وقتی که هنوز گرم است، غسل بر انسان تعلق نمی‌گیرد. التفات کردید؟ این معلوم می‌شود که آن موت حقیقی از نقطه نظر شرع این است. حالا افراد دیگر از نظر تخصص خود، بله، آنها بیایند و بگویند در این موقع، مغز کار نمی‌کند البته، مغز عضو رئیسه بدن است. تمام فرمانها به واسطه مغز است. اما این قلبی که الآن دارد می‌زند، چرا این قلب سه روز دیگر نمی‌زند؟ مگر نمی‌گوییم ما مغز کار نمی‌کند. خوب قلب هم نباید بزند. قلب،

که این ضربانش را به واسطه شوکهای الکتریکی از مغز می‌گیرد، چطور الآن دارد این کار را انجام می‌دهد؟ چطور وقتی که این کار بیفتد دوباره شروع به حرکت نمی‌کند؟ پس معلوم می‌شود عاملی در اینجا هست. آن عامل، عامل ناشناخته است که ما برطبق تعبد شرعی نمی‌توانیم این عامل را از نظر دور نگه داریم. تا وقتی که قلب کار می‌کند، حرام است به این بدن دست زدن و حرام است جزئی را از او

قطع

کردن، و حرام است این مسائلی را که امروزه دارد مطرح می‌شود. این از جمله مواردی است که خود شرع، می‌آید و موضوع را تعیین می‌کند. ولی در غالب موارد یا در قریب نود درصد موارد موضوعات و موارد احکام، تشخیص مورد، این بر عهده فقیه نیست.

فقیه هم مثل یکی از این افراد عادی و سایر مردم می‌ماند. فقیه هم یکی مثل سایر افراد می‌ماند. همان طوری که ما از نقطه نظر ارتباطاتمان با موضوعات، دچار اشکال می‌شویم. دچار شبهه می‌شویم. گاهی از اوقات، یک مسأله‌ای را دقیق درک می‌کنیم. گاهی از اوقات، در ادراک آن مسأله دچار خبط می‌شویم. فقیه هم در ارتباط با موضوعات، گاهی از اوقات راه صواب را طی می‌کند. و در بسیاری از اوقات، مانند سایر افراد، اشتباه در مصداق و اشتباه در موضوع برای او حاصل می‌شود. چرا؟ چون از نقطه نظر اطلاع بر امور، ادراک و بصیرت او مانند سایر افراد می‌ماند. چه بسا در بعضی از مسائل تخصصی از آن افراد، از آن

متخصّص بدور است. فلهدا، واجب است بر فقیه، که برای فتوی نسبت به موضوعات مختلف به اهل خبره در آن موضوع، واجب است مراجعه کند. و نظر آنها را، مورد تأمل قرار بدهد. و براساس رأی کارشناسان فن، و متخصصین و اهل خبره در آن فن، فقیه باید بر طبق آن حکم کند. اینجا است که مسأله مشورت و شور، به عنوان اصل مسلم اسلام در اینجا مطرح می‌شود. در خیلی از موارد، که ما اطلاع نداریم. در بسیاری از

موارد که ما خبر نداریم. در بسیاری از موارد که مسأله برای ما پوشیده است. کدام ماهی خوردنش حرام است؟ کدام حلال است؟ باید به اهل خبره مراجعه کرد. امشب، شب اول ماه هست؟ یا شب اول ماه نیست؟ باید به اهل خبره مراجعه کرد. باید دید ماه دیده شده یا نشده. فقیه نمی تواند بگوید من از طرف خودم چون ولی فقیه هستم، امشب را حکم می کنم به دخول ماه. نخیر، یک همچین حقی را ندارد. شارع یک همچین حقی به او نداده. اگر ماه دیده شود، واجب است بر فقیه و بر غیر فقیه همه حکم به دخول ماه کنند. اگر ماه دیده نشده است، نه بر فقیه و نه بر غیر فقیه حرام است که حکم به دخول ماه بکند. روزه بگیرد، روزه اش باطل است. روزه را بخورد باید کفاره بدهد. باید قضا بکند. اما، اینکه ماه دیده شده است یا نه؟ فقیه باید راهی را برود که سایر افراد، رفتند. یا خودش ببیند، یا دو شاهد عادل بیایند و شهادت بدهند به رؤیت ماه با چشمشان. یا اینکه شیاع و اشاعه رؤیت ماه آن طور هست که برای انسان قطع به دخول ماه پیدا می شود. این حکم،

حکمی است که فقیه، باید نسبت به او جامه عمل
بپوشاند.

خداوند در قرآن کریم در دو جا، نسبت به
مسأله شوری در اینجا، اشاره‌ای دارد، بلکه تصریح.
یکجا، مربوط می‌شود به مسأله خاصّ رسول خدا با
افراد، و کیفیت مُماشات پیامبر اکرم در مسائل
اجتماعی. که در آن آیه می‌فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا
الْقَلْبِ لَأَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ)^۱

به واسطه عنایت الهی خداوند قلب تو را لین و نرم قرار داد. مشکلات، برای تو لین جلوه می‌کند. تو ای رسول ما دارای سعه صدر هستی. در برخورد با افراد، برخورد حادّ و تند نداری. اشتباهات را با یک سعه صدر، تلقی می‌کنی. لِنْتَ لَهُمْ، نرم هستی. آرام هستی. و اگر تو فظّ، بودی، فظّ یعنی یک آدم غلیظ، تند، متحجّر، و بی منطق و یک دنده و لجوج، اگر به این کیفیت بودی، (لَأَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ) مردم از دور و برت می‌رفتند. دیگر کسی نمی‌آمد سراغت. اگر قرار بود هر کسی یک اشتباه کند، و انسان با اشتباه او با یک وضعیت بسیار تند بخواهد برخورد کند. خوب دیگر کسی نمی‌ماند. آن هم رسول خدا. آن هم قائد امت. آن هم بیانگر اخلاق، و ارزشهای اسلامی تا روز قیامت، و به عنوان انسانیت.

عمل رسول خدا برای ما اسوه است. کارهایی

^۱ - ۱ - سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹

را که پیغمبر انجام می‌دادند برای ما اسوه است. طرز
صحبت و معاشرت رسول خدا با افراد مختلف، طرز
نامه‌نگاری رسول‌الله به افراد مختلف. طرز صحبت
رسول خدا با افراد مختلف، آن

قدر پیغمبر سعه صدر داشت که مردم به این
لینتِ اخلاق، و به این خُلقِ عظیم و سعه صدر رسول
خدا، اعتراض می کردند. می گفتند پیغمبر مگر بی کار
است که الآن دارد این کار را می کند؟ مگر پیغمبر
بیکار است که الآن دارد با این بچه ها این طور
می کند؟ مگر پیغمبر بی کار است الآن یک آدمی آمده
و داره این قدر وقتش را برایش می گذارد؟ یعنی
واقعاً عجیب است. واقعاً عجیب است.

یک وقت، نمی دانم این مطلب را، راجع به
اخلاق رسول خدا عرض کرده ام یا نه. الآن به نظرم
آمد. شاید گفته باشم. در خدمت مرحوم آقا به اتفاق
یک نفر از آقایان، که افراد مشهوری است و الآن هم
حیات دارد. می خواستیم به دیدن علامه طباطبایی
برویم. ایشان در آن موقع، در مشهد برای زیارت
مشرف شده بودند. ایام تابستان ایشان می آمد در
مشهد. ما هم که می رفتیم. می رفتیم از محضر ایشان
استفاده می کردیم. جلساتی داشتند. یک روز با
مرحوم آقا، ایشان خواستند دیدن مرحوم علامه
بروند، به اتفاق آن شخص آمدیم. در بین راه، از

حالات و خصوصیات علامه داشتند برای آن شخص
بیان می‌کردند من جمله از مطالبی که فرمودند این
بود، فرمودند: علامه از خود بیرون آمده است. از
خودیت، و از نفس خود بیرون آمده است. اخلاق
او، اخلاق رسول الله است. و دیگر، از نقطه نظر
ارتباطات، و از نقطه نظر مسائل اجتماعی مسأله‌ای را
برای خود نگه نمی‌دارد. آقا، این خیلی مسأله مهمی
است که انسان جوری از خود بیرون بیاید که در
ارتباطات

خودش، در معاشرتهای خودش با دیگران، مسأله خاصی، ملاحظه شئوناتی، ملاحظه مسائل جانبی و شخصیتی را برای خود، نداشته باشد. می گفتند: علامه، الآن در یک هم چنین وضعی است. بعد ایشان، دیگر داشتیم نزدیک می شدیم به منزل علامه، ایشان فرمودند یک روز پیغمبر، بالای منبر داشتند برای مردم صحبت می کردند. برای مردم، در گرماگرم صحبت و خطبه‌ای که برای مردم داشتند. یک مرتبه امام حسن یا امام حسین علیهم السّلام یک از آن دو، طفل بودند. ناراحت، ناراحتی پیدا کرده بودند، گریه کردند و با همان گریه آمدند توی مسجد، و خوب دیدند جدّشان پیغمبر آنجاست دیگر نه ملاحظه این و نه آن، صاف رفتند طرف پیغمبر، البته دیگر دیدند که پدرشان هست دیگر. همان وقتی که پیغمبر، این منظره را دیدند، از منبر آمدند پایین، امام حسن یا امام حسین هر کدام بودند، بغل کردند، بوسیدند و آوردند بالای منبر و در کنار خودشان نشانند گفتند حالا اینجا بنشین، حالا من دارم می گویم. شاید هم گفتند، یا نگفتند. حالا اینجا

بنشین تا صحبت‌های ما تمام بشود. اینها، بعد، خلاصه، نشست در آنجا و خلاصه در کنار رسول خدا و حضرت، به بقیه مطالب ادامه دادند و آمدند پایین. حالا ایشان گفتند. آیا شما در بین این علماء سراغ دارید کسی را که بتواند یک همچنین کاری را جلوی جمعیت بکند؟ رو کردند، علامه این کار را انجام می‌دهد. ببینید مسأله چقدر مهمّ است. علامه این کار را انجام می‌دهد. خوب دیگر بگذریم به همین کفایت است.

این اخلاق، اخلاق رسول خداست. این اخلاق رسول خدا، برای ما باید اسوه باشد. یعنی چه؟ ما خودمان را به این وضع باید درآوریم. حریم قرار دادن و این آقا را نبیند و آن نباید آقا را ببیند و پانزده تا، صد و پنجاه تا عقبه و عتبه و فرض کنید که دربان گذاشتن و تا آنجا رسیدن و آیا وقت پیدا بشود یا وقت پیدا نشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام، به مالک اشتر می فرماید: ای مالک، حجابی را بین خود و بین مردم قرار نده. مبادا، فقیری، مظلومی، صاحب ادعایی، کسی که ظلمی به او رفته بیاید، و بخواهد و به تو برسد و دستش به تو نرسد به واسطه این حجاب. به واسطه اینها. کی این حرف را می زند؟ این را امیرالمؤمنین دارد می گوید به نایب خاص خودش مالک اشتر. دربان قرار نده. این اخلاق، اخلاق رسول خداست. ما باید خودمان را طبق این اخلاق، باید تغییر بدهیم. بیشتر باید راجع به سیره و سنت رسول خدا تأمل کنیم. بگذریم.

(عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

از پیش تو می‌روند. بلند می‌شوند می‌روند.

(عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) آیه

بعد از جنگ احد آمد. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)

^۱ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹

(عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُتَوَكِّلِينَ)^۱ از اینها بگذر، اینها اشتباه کردند. در

جنگ فرار کردند. تو را تنها گذاشتند. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ

عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) جاهلند، نادانند. هر

کسی که دین و همّت و آن مردانگی علی را ندارد.

هر کسی که آن همّت و آن خلوص، و آن صفای

باطن علی را ندارد. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) بگذر از ایشان، (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى

اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) طلب مغفرت کن، (عَزَمْتَ

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)^۲ بیاورشان تو

کارها، باهاشون مشورت بکن. اینها را به حساب

بیاور، ببینید آیه، برای شخص رسول رسول خدا

آمده به عنوان یک اصل اخلاقی، با آنها مشورت بکن

در امور، مشورت بکن. حالا که آنها این اشتباه را

کردند، این طور نباشد که دیگر آنها را کنار بگذاری.

بگویی این هم این طور است، این هم آن طور، نه،

آنها را مدّ نظر قرار بده. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ

۱

۲

اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^۱) وقتی که نیت تو بر یک طریق،

استوار شد، توکل به خدا کن، (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ

عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^۲) این آیه مربوط به رسول خدا است.

آیه دیگری داریم که آن آیه مورد نظر است.

آن آیه‌ای است در سوره شوری، ظاهراً آیه سی و چهار. در آنجا خداوند می‌فرماید: راجع به صفات

مؤمنین و اوصاف مؤمنین می‌فرماید: (وَالَّذِينَ

اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)^۳ مؤمنین کسانی هستند که هر

ندائی از طرف خدا بلند شود، آنها آن ندا را اجابت

می‌کنند. برای خودشان چیزی نمی‌گذارند. اینجا را

اطاعت می‌کنیم آنجا را نه، مجالس را می‌رویم اما

وقتی که جنگ می‌شود نه، شانه خالی می‌کنیم.

آنجائی که به نفع ماست، خوب اقدام می‌کنیم. بله،

مستحب است، خیلی هم مستحب است، خیلی

خوب است. اما آنجائی که به ضررمان است، باید

۱

۲

۳ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ - سوره شوری (۴۲) آیه ۳۸

تأمل کنیم، باید فکر کنیم.

والَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، وقتی خدا يك چیزی را

می خواهد. وقتی يك حکمی می آید. وقتی که امر و

نهی می آید، وقتی درخواستی از طرف خدا و رسول و

ائمه علیهم السّلام برای مردم می آید. استجابوا، قبول

می کنند، لبیک می گویند، با

جان و دل می پذیرند. (وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ

وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)^۱ و نماز را بپا می دارند (وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا

لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)^۲ یعنی ببینید. در کنار اقاموا الصلوة،

به عنوان یک دستور واجبی، و به عنوان یک دستور

اصیل اسلامی، (وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا

الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)

امورشان را به مشورت می گذرانند. تک روی و تک

سری، نسبت به مسائل، و نسبت به امور ندارند. (وَ

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)^۳

این آیه، مسأله شوری را به عنوان یک اصل

اجتناب ناپذیر در امور مؤمنین مطرح می کند. خوب،

امر به چه می گویند؟ (وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا

الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)

به حکم شرعی که امر گفته نمی شود. به حکم

شرعی، امر گفته نمی شود. امر، به موضوعاتی گفته

می شود، که آن موضوعات، ارتباط مستقیم با مصالح

۱

۲

۳

و با مفسد اجتماع دارد، می گویند امر، می گویند: آقا

امورت چه طوری

می‌گذرد؟ امور اجتماع چه طوری است؟ امر
چه طوری است؟ امور چه طوری است؟ اینها
چیست؟ اینها مسائلی است که قوام اجتماع، بر این
اساس است.

پس بنابراین، به عنوان یک اصل اجتناب
ناپذیر در مسائل اجتماع مسلمین باید مسأله شوری
به عنوان یک اصل، مورد توجه قرار بگیرد. به عنوان
یک اصل. چرا؟ زیرا صرف نظر از امام معصوم
علیه‌السّلام، که قول او حق، و رأی او صدق مطلق
است. تمام افراد، از نقطه نظر مشاعر و از نقطه نظر
ادراکات، در حدود ادراکات عادی بشر قرار دارند.
یعنی ولو اینکه هر شخصی، از نقطه نظر مدرکات
فکری، و ذهنی و تشخیص موضوعات، در مرتبه
بالایی قرار گرفته باشد. اما از نقطه نظر عدم اشراف
بر مسائل آتیه و عدم اشراف بر قرائن و جوانب
موضوع، که امکان ندارد شخصی اشراف و اطلاع بر
حواشی و بر جوانب موضوع داشته باشد، الآن در دل
این چه می‌گذرد؟ الآن در فلان شهر چه می‌گذرد؟
الآن در ...

مرحوم آقا یکی از مبانی که مطرح می کردند، این مسأله، همین مسأله مهم بود، ایشان می فرمودند: در جامعه مسلمین باید حکومت اسلامی، از تمام خصوصیات و مسائلی که در سایر کشورها می گذرد باید اطلاع دقیق داشته باشد. چرا؟ مسأله و واقع قضیه هم همین است. خوب نداشته باشند، سرش را کلاه می گذارند. نداشته باشد کلاه می گذارند. هر چقدر، یک شخص از نقطه نظرفکری خودش را در مرتبه بالایی بداند. هر چقدر، یک شخص از نقطه نظر تخیل خود را

در مرتبه اعلائی بدانند. از نقطه نظر حدس، خود را برتر از همه بدانند، باز یک جای قضیه می‌لنگد، و عیب کار هم فقط در همان جاست نه جای دیگر. و آن، آنجایی است که مسائلی که برای جامعه و برای افراد، اتفاق می‌افتد، این مسائل در محدوده احکام ظاهر و قیاسات ظاهر نیست. چند درصد قضیه مربوط به این است. نود درصد، نود و پنج درصد مسأله به قضایایی برمی‌گردد که در اختیار و در حیظه تسلط شخص قرار ندارد. اینکه الآن افرادی که به او مراجعه می‌کنند. آیا این افراد، دارای نیت صالح هستند یا ناصالح، نمی‌تواند تشخیص بدهد. اینی که الآن فرض کنید که در مسائلی که در سائر جاها دارد می‌گذرد و چطور بتواند با آنها برخورد کند، نمی‌تواند تشخیص بدهد. در این که چه عواقبی و چه تبعاتی بر این مسأله مترتب است. اگر این عمل را انجام بدهد، یا آن عمل، این از حیظه تشخیص شخص، خارج است. در بعضی از موارد ممکن است حدسی بزند. و ما این را به رأی العین، هم تجربه کرده‌ایم و هم در تاریخ انقلابات و مسائلی

که در طول زمان، از زمان رسول خدا به بعد، در میان جامعه اسلامی مطرح بوده، ما این مطلب را در تاریخ دیدیم.

در جلسات گذشته عرض کردم امام باقر علیه‌السلام به زید می‌فرماید: تو می‌خواهی بر علیه ظلم، قیام کنی بسیار خوب، تو می‌خواهی حکومت بنی مروان را بیاندازی، ساقط کنی بسیار خوب. تو می‌خواهی احیای حکومت اسلام کنی بسیار

خوب. تو می خواهی عدل را برقرار کنی
درست. حکام بنی مروان، حکام ظلم هستند، متعدی
هستند، متجاسر هستند، فاسق هستند، حکومت آنها،
حکومت ظلم است. ولی صحبت در این است که آیا
از مسائلی که بعد اتفاق می افتد، از آنها هم خبر
داری؟ یا نداری؟ آیا نسبت به آن افرادی که دور و
بر تو را گرفتند اشراف داری، الآن آنها به روی تو
می خندند، الآن آنها دست بیعت به تو، به سوی تو
دراز می کند، الآن آنها ...، تو از فردا چه خبر داری؟
همین مردم کوفه تو را تنها می گذارند. به طوری که
توزید با سی نفر، در مقابل لشکر شام قرار می گیری.
التفات کردید. همین مردم تو را تنها می گذارند. این
مطالب را هم تو می دانی یا نمی دانی؟ خوب، این زید
چکار باید بکند؟ چکار باید بکند؟ او می داند که امام
علیه السلام راست می گوید. خوب باید بیاید تسلیم
بشود دیگر. باید بگوید که تو برادر منی به جای
خود، ولی تو امامی. بکنم این کار را یا نکنم؟
حضرت می فرماید: نکن. خوب مسأله تمام است.
که باید جواب بدهد؟ خود امام باقر روز قیامت باید

بیاید جواب بدهد. اگر خدا به زید گفت: چرا در مقابل ظلم نایستادی؟ می گوید: برادرم امام بود گفت نکن. از خودش پرس. امام هم می تواند پاسخگو باشد. من نمی توانم پاسخگو باشم. شما هم نمی توانید پاسخگو باشید. ولی آن شخص که می تواند پاسخگو باشد، امام علیه السلام است. آن، پاسخ گواست. آن کسی است

که می‌تواند تمام عواقب را تا روز قیامت پیش
بینی کند و با حجت و دلیل الهی پرچم را به دست
بگیرد.

امام علیه‌السلام به زید، می‌فرماید: اگر این
کار را انجام بدهی، این انقلاب تو به نتیجه نخواهد
رسید. به نتیجه رسید؟ گرفتند، سرش را بریدند. و
چهار سال بر کنار مزبله دانی کوفه به دار آویزانش
کردند. به طوری که حیوانات در درون شکم او لانه
می‌کردند. التفات کردید؟ این کار زید بود. خوب
چرا؟ خوب برو به حرف امام گوش بده. برو بار را
آنجا بینداز. برو مسئولیت را بر عهده امام بگذار.
خیالت هم دیگر راحت می‌شود. دیگر مشکلی
نداری. اگر خداگفت چرا قیام نکردی؟ می‌گویی
امام گفت. امام حسن علیه‌السلام، چرا این کار را
نکرد؟ چرا این کار را نکرد؟ چرا امام حسین
علیه‌السلام ده سال با حکومت معاویه کنار آمد؟ مگر
ما نمی‌گوییم حسینی‌ایم. سید، سید، حسینی دیگر،
امام حسین دیگر. امام حسین راهش، مسیرش.
نفسش، قیام و انقلاب است. این کسی که نفسش

قیام، انقلاب، خودجوش است، نمی‌تواند ظلم و تعدی را تحمل کند. چرا ده سال حکومت معاویه را تحمل کرد؟ همین امام حسین تحمل کرد. چرا؟ چون برادرش با معاویه قرارداد داشت. به احترام برادر، نه اینکه معاویه آدم خوبی بود، پست‌ترین فرد عالم بود، بدترین فرد عالم بود، ملعون‌ترین فرد عالم. ولی برادرش با معاویه صلح کرده بود. صلح را محترم شمرد سید الشهداء علیه‌السلام، تا وقتی که معاویه، به درک

واصل شد، آنجا دیگر مصالحه تمام. باید خلافت و حکومت، به ولی اصلی، و به امام اصلی برسد. امام اصلی کیست؟ امام حسین علیه السلام. آنجا یزید آمد و در مقابل حضرت ایستاد. و حضرت هم فرمود: نه دیگر. ما قرارمان تا اینجا بود. از این به بعد جنابعالی تشریف ببرید در منزل بنشینید، کار را به دست اهلهش بسپرید. گفتند: نه، نمی‌رویم. اگر مقابله کنید می‌کشیم، گفت: بکشید، بکشید. دعوت کردند، آمدند طبق ظاهر عمل کرد و بعد هم کار به آنجا کشید. خوب.

بنابراین مسأله امام علیه السلام، مسأله‌اش متفاوت است. این قضیه، مربوط به اشراف می‌شود. ولی وقتی که ما اشراف نداریم، اگر آیه قرآن نداشتیم، و اگر روایات بر این مسأله نداشتیم، حکم عقل همان طوری که بعد از زمان رسول خدا، حکم به رجوع به امیرالمؤمنین می‌کرد. و آن شورای سقیفه ملعونه در مقابل حکم عقل و در مقابل حکم نقل، که کلام صریح، و نصب صریح و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر بود، همان

طوری که آن شورا بر خلاف این بود، همین طور، در
زمان عدم دسترسی به امام علیه‌السلام، به همین
حکم عقل، این شوری می‌شود حجّت. و این شوری
به عنوان اصل باید مورد توجه قرار بگیرد، در
موضوعات. حاکم اسلام، باید در موضوعات، به
افراد خبیر باید مراجعه بکند. باید در موضوعات، به
افرای که در هر رشته‌ای خبره هستند، آنها را جمع
کند، نظرات آنها را بپرسد، از آنها سؤال کند. مسأله
برایش روشن بشود. مسائل فقط

مسأله همان طور که عرض کردم نماز و روزه نیست. مسائل مهمّ اجتماعی، حفظ دماء مسلمین، حفظ ناموس مسلمین، حفظ اعراض مسلمین، از بین بردن ذخائر مسلمین، این، امکانات را، به کار ببندد. راجع به این مسائل باید به اهل خبره مراجعه بشود. باید راجع به این مسائل از افراد خبیر، باید مورد توجه قرار بگیرد.

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در نامه‌ای که برای مالک اشتر می‌نویسند، حضرت در آنجا به این مسأله تصریح می‌کند. مالک اشتر کیست؟ شاگرد اوّل امیرالمؤمنین است. مالک اشتر دیگر. همه او را می‌شناسید. مقاماتش، فضائلش، تقوایش، ورعش، اتصالش، وصلش به امیرالمؤمنین علی علیه السّلام. آن تعریفهایی که امیرالمؤمنین، بعد از شهادت مالک کردند. چه بود؟ شاگرد خاص، که سالیان سال، در مکتب امیرالمؤمنین علیه السّلام روز و شب با امیرالمؤمنین صحبت می‌کرد. هر روز امیرالمؤمنین را می‌دید. هر روز با حضرت صحبت می‌کرد. هر روز در جنگها آن حضرت را دیده. در حَضَر دیده،

در سفر دیده، در مرض دیده، در صحّت دیده. این مالک، با این خصوصیات، و با این مقام و با این فقاہت، و با این بینش دینی که دارد، ما یک ماه پیش امام علیہ السّلام باشیم، کَلّی مطلب می فهمیم، یک ماه، یک ماه روزی یک ساعت امام علیہ السّلام را ببینیم. آن وقت این مالک، سالیان سال پیش امیرالمؤمنین بوده. با خنده‌های علی بوده، با قهرهای علی بوده، با تنبیهاتی که امیرالمؤمنین (حالا من دارم می گویم) بوده، نه اینکه

امیرالمؤمنین تنبیهاتی که او را می‌کردند،
امیرالمؤمنین خنده‌هایی که با او می‌کردند.
امیرالمؤمنین مزاح‌هایی که می‌کردند. امیرالمؤمنین
امرها، نواهی، بیا و برو. بلند شو، بنشین. تمام این
کارها را سالیان سال دیده، اما حالا که دارد می‌رود به
طرف مصر، امیرالمؤمنین به او چه می‌گویند. و اکثر
مُدَارِسَةُ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَافِسَةُ الْحُكَمَاءِ. با علماء بنشین، به
که دارد می‌گوید حضرت؟ به این مالک، من که دیگر
جای خود دارم!

و اکثر مدارس العلماء و منافسة الحكماء، با
افراد دانشمند بنشین و در مسائل مملکتی با اینها
مشاوره کن. حضرت شوخی کردند در نامه؟
خواسته مزاح کند؟ و منافسة الحكماء، با حکماء و
افراد عاقل، منظور از حکمت در اینجا عقل است، نه
منظور همین فلسفه اصطلاحی. با افراد عقلا که
مسائل را از دیدگاه عقل، مورد بررسی قرار می‌دهند،
ای مالکی که سالیان سال، با من بودی غرّه نشو. گول
این چند سال بودن با مرا نخور. تو در آن مرتبه‌ای
قرار، اینها را ما داریم می‌گوییم تو در آن مرتبه‌ای

نیستی مانند من که اشراف بر واقع داشته باشی. تو
نیاز به جلیس حکیم داری، تو نیاز به جلیس عالم
داری. فیما صلح به امر عبادک در آن مسائلی که امور
اجتماعی مردم، به این مسائل بستگی دارد. نه در
احکام فقهی، احکام فقهی را برو برای مردم فتوی
ده. ولی مسأله مهم، مسائل اجتماعی است. در
مسائل اجتماعی، باید، با علماء باشی. فیما صلح به
امر عبادک و اقامة ما استقام به من کان قبلک. و به
پایداری آن مبانی که قبل از تو، مردم بر آن مبانی
بودند. امور

اجتماعشان را مردم بر آن مبانی می گذرانند،
قوام اجتماعشان روی او بود. صلاح اجتماعشان بر
این بود. باید در این امور با مردم مشورت کنی.
حضرت این حرفها را به نایب خاصش دارد می زند.
و بعد مطالب دیگری می فرماید.

این مسأله، مسأله مهم است که در مسائل
اجتماعی، نمی توان رأی خود را، و فکر خود را بر
سایر افکار عقلا، و افرادی که نسبت به مسائل، دارای
تشخیص هستند انسان برتری بدهد و غلبه بدهد.
مردم که گاه نخوردند، مردم می فهمند. مردم خوب
می فهمند. آن عقلا خوب تشخیص می دهند. چرا؟
دلیل عقلی دارد. زیرا، یا اینکه آن امری که دارد انجام
می شود به نتیجه می رسد. خوب همه خود را در
نتیجه این امر سهیم می بینند. و اگر به نتیجه نرسید،
خوب کسی دیگر، یک شخص معینی را ملامت
نمی کند. می گویند عقلاء جمع شدند، در این قضیه،
مثل اینکه فرض بکنید یک مریضی بیاید، یک مرض
مشکلی دارد، صعبی دارد، ناراحتی دارد. ناراحتی
روده، نمی دانند چه هست. بالاخره یکی می گوید:

آقا آپاندیس است. یکی می‌گوید: آقا ... یکی می‌گوید فرض کنید پیچیدگی روده است، نمی‌دانند چیست. خوب در اینجا چکار می‌کند؟ قاعده‌اش اینکه یک شورای پزشکی تشکیل می‌دهند. و بعد طبق نظر شوری عمل می‌کنند. اگر مُرد، می‌گویند خوب همه گفتند. اگر نَمُرد، خوب مسأله‌ای. اما اگر یک دکتر آمد در اینجا گفت.

من این را تشخیص می‌دهم انجام بده،
می‌گویند: آقا چرا نرفتی رأی بقیه را هم بررسی؟ یک
عکس می‌گرفتی، یک آزمایش می‌کردی.

در مسائل مسلمین، اگر قرار باشد که حاکم
اسلام بر اساس رأی عقلا و متخصصین آن فنّ عمل
کند، خوب یا به نتیجه می‌رسد. خوب فيها المراد، به
نتیجه نرسد خوب پس بنابراین مسأله، دیگر از عهده
و تکلیف او خارج می‌شود و مورد قبح قرار
نمی‌گیرد.

اینجاست که مرحوم والد، رضوان الله علیه
در سنه چهل و دو هنگامی که این انقلاب را و این
ثوره را، با رهبر فقید انقلاب شروع کردند، و مسائل
را بر آن اساس پی‌ریزی کردند. اولین شرطی را که
در ادامه و استمرار این قضیه قرار دادند، مشورت
مداوم و در هر قضیه‌ای بود که می‌بایست انجام
بشود. خود ایشان به من گفتند که ما اولین شرط خود
را با ایشان بر این گذاشتیم که باید هر مطلبی گفته
بشود با مشورت باشد. و این مسأله ادامه داشت اما
بعداً با موانعی برخورد کرد که مسأله تغییر پیدا کرد.

علی کل حال، در نظام شورا، مسأله شورا به عنوان یک اصل مهم، باید مورد دقت قرار بگیرد. این مطلب تا اینجا، تمام شد. البته مسائل دیگری هم هست. که خوب دیگر، آن مقداری که باید نسبت به این موضوع در اینجا گفته بشود مسأله مطرح شد. انشاءالله در جلسات بعد راجع به سایر مسائل صحبت می شود.

امیدواریم انشاءالله خداوند ما را بر آن
مسیری قرار بدهد و راه ما را به عنوان یک مسلمان،
به عنوان یک شیعه، یک شیعه امیرالمؤمنین، به عنوان
یک متابع، آخر ما مدعی هستیم که شیعه امام زمانیم
دیگر، ما ادعای متابعت امام زمان علیه السلام را داریم
می‌کنیم. ادعای تشیع را داریم می‌کنیم. حیف است،
با وجود این دستورها، و برنامه‌های نورانی، ما سر
خود را به پایین بیندازیم، و مسائل را ندیده بگیریم،
و به خاطر ملاحظه عوامی چند، و به قول مرحوم
حاجی، و دو روز دنیا و بعضی از مسائل منافع ما هم
خود را و هم دیگران را از رسیدن به این ماء معین و
این چشمه جوشان و سرچشمه خورشید محروم
کنیم.

انشاءالله خداوند دست همه ما را بگیرد و
آنچه را که مورد رضای اوست قدم به قدم در جلوی
راه ما قرار بدهد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد